

دیدار از روی ارادت و محبت

حکمت

درستش اینجوری است که برای رفتن پیش دوست و دیدنش دنبال بهانه نیستی، چه کارش داشته باشی چه نه، می‌روی که دیداری تازه کنی و چند ساعتی از روزت را کنارش باشی. درستش این است حتی وقتی کاری هم هست، موضوعی هم هست باز هم همه این‌ها بهانه است و اصل

زیارت کند، آنان روز قیامت واسطه او خواهند بود تا عذاب نشود». برای چشیدن و تجربه این نوع زیارت می‌توانید گاهی اوقات که اوضاع بر وفق مراد است و ذهنتان درگیر مشکل زندگی نیست، برای عرض سلام و ارادت و ابراز محبت به امام رئوف(ع) به حرم بروید.

علاقه و محبت به امام و علم به جایگاه و عظمت ایشان است، موجب قوی‌تر شدن پیوند قلبی با امام و راه و روش او در زندگی می‌شود. به همین دلیل است که این نوع زیارت از طرف خود امام(ع) سفارش شده است. امام رضا(ع) می‌فرماید: «هر که مزار ائمه(ع) را به سبب علاقه‌مندی به آنان و اقرار به امامتشان

کار همان دیدار است. اصل کار این است که تو دلتنگ شده و می‌خواهی حال دلت را خوب کنی. حالا حکایت ما و زیارت امام(ع) هم همین است. درست است که گاه حاجت و گاه وظیفه می‌شود بهانه زیارت‌مان اما روح زیارت، دیدار از سرمحبت و شوق به امام(ع) است. این نوع دیدار که به خاطر

تغییر دهد.

این لابد باید توجیه‌کننده رفتار «حسین اسدی» و کلی آدم دیگر باشد که تا قصد حرم می‌کنند، مشتکی شکلات و نخود و کشمش و شیرینی و چیزهایی شبیه این می‌ریزند توی

﴿پاتوق یک میلیون مترمربعی

ماجرای باید همان چیزی باشد که توی علوم میان رشته‌ای بین معماری، شهرسازی و علوم انسانی درباره‌اش گپ زده می‌شود: اینکه «مکان» این قابلیت را دارد که رفتار آدم‌ها را

اهالی حرم

شد. دیدم دست کرد که پرونده را پاره کند. پرونده را از دستش چنگ زدم. گفتم: «حالا نمی‌خوای امضا کنی چرا پرونده رو می‌خوای پاره کنی؟»

■ قبلاً هم وام گرفته بودیدی؟

بله. ۲۰ هزار تومن گرفته بودم که مال خیلی سال قبل‌تر بود؛ برای خانه قبلی‌مان. خلاصه که ناامید شدم. کاغذها را برداشتم و آمدم بیرون. فکر می‌کنم طبقه شانزدهم بود. توی همان طبقه یک پنجره‌ای رو به مشهد پیدا کردم. ایستادم. سلام دادم و گریه کردم. گفتم: «یا امام رضا(ع)، من الان با چه رویی برگردم بیام مشهد؟ نه پولی، نه خانه‌ای، نه آبرویی...» خلاصه چند دقیقه‌ای با حضرت(ع) صحبت کردم. خلاص که شدم، یک‌دفعه یک آدمی توی راهرو به چشمم آشنا آمد. یکی از کارمندهای شعبه تهران بود. احوالپرسی کردیم. گفت: «اینجا؟» جریان وام را گفتم و اینکه طرف خواسته پرونده را پاره کند و...

چند دقیقه بعد، توی همان طبقه، یک آدم دیگری را دیدیم که داشت از پله‌ها پایین می‌آمد. با این آشنای من، احوالی از هم پرسیدند و باز صحبت کشید به پرونده من و قصه آن کارمند عصبانی و... طرف خیلی ناراحت شد. گفت: «دوباره ببرین. اگه امضا نکرد، بیارین خودم امضا کنم!» این را گفت و رفت. از این رفیقمان پرسیدم: «این کی بود؟» گفت: «مدیر امور مالی کل شرکت!». بعد از آن، همیشه فکر می‌کردم چرا این آدم توی ساختمانی که چند تا آسانسور داشت، از پله می‌آمد پایین؟ چرا اصلاً شرح احوال من را پرسید؟ هیچی دیگر. رقتیم توی اتاق همان آدم اول. این‌دفعه کلی عزت و احترام کرد. از جا پا شد. بعد هم پرونده را دوباره گذاشتند جلو رویش و گفتند: «فلانی دستور داده امضا کنی!» خلاصه امضا را گرفتم و برگشتم مشهد. بعد چند روز هم پول را ریختند، قرض‌ها را دادیم و شروع کردیم به ساختن خانه.

■ یعنی دیگر احتیاج به عمل نشد؟

نه. من که دیگر عمل نکردم. دکتر هم نرفتم. البته این تنها باری نبوده که حضرت(ع) کمک کرده‌اند.

■ مرتبه دیگرش چه اتفاقی بوده؟

ما یک خانه‌ای داشتیم حوالی چهارراه خواجه‌ربیع. به خاطر اینکه داشت خراب می‌شد، فروختمش و یک خانه نیمه‌کاره خریدیم که بسازیم. حالا خیلی هم قرض‌دار بودم و بنا بود بهم وام بدهند؛ ۴۰۰ تومان. ۴۰۰ هزار تومان آن موقع از ۴۰۰ میلیون حالا هم شاید بیشتر بود. سال ۶۴... خلاصه کارهایش را انجام دادم، ولی دیدم خبری نشد. این بود که بلند شدم رفتم تهران؛ رفتم ساختمان شرکت نفت.

■ نمی‌شد با همان شرایط توی خانه زندگی کنید؟

نه، نیمه‌کاره بود. انگار مانده بودیم به مستأجری. خانه قبلی را هم که فروخته بودیم. برای همین بلند شدم رفتم تهران، همه کارهای وام را کردم، ولی مسئول امضای آخر قبول نمی‌کرد. می‌گفت: «تو یک بار دیگه هم وام گرفتی. لابد خانه خرید و فروش می‌کنی. لابد بساز بفروشی». خودش گفت و خودش هم عصبانی

آرمان اورنگ

«حسین اسدی» کوچک‌ترین شباهتی به یک آدم ۹۱ ساله ندارد؛ این قدر که مدام لازم است

کارت ملی‌اش را از جیب بغلش در بیاورد و تولدش در سال ۱۳۰۹ را به گواه آن اثبات کند. چهره او بیشتر شبیه یک آدم ۷۰-۶۰ ساله مهربان است که هر هفته چهارشنبه‌ها با یک جیب پر از شکلات یکی دو تا اتوبوس می‌نشیند و خودش را می‌رساند به حرم. روایت او اما چیزی بیشتر از این حرف‌هاست؛ به قدر یک عمر توسل از پشت پنجره‌های رو به مشهد.

■ برویم اول قصه زندگی شما. «حسین اسدی» متولد کجاست؟

من متولد ۱۳۰۹ در قوژد گنابادم. البته داداش بزرگم -خدا رحمتش کند- می‌گفت من متولد ۱۳۱۲ هستم. از سال ۴۲ هم به خاطر کارم در شرکت نفت آمده‌ام مشهد. اینجا هم، قربان آقا بروم نگهم داشته‌اند.

■ قصه شکلات‌ها چیست؟

شکلات می‌خرم و چهارشنبه‌ها می‌ریزم توی جیبم و از خانه با خط واحد (اتوبوس) می‌آیم حرم. هر بچه‌ای که می‌بینم، یک شکلات بهش می‌دهم. آخر هم که تمام می‌شود، برمی‌گردم خانه.

■ ماجرای خاص زندگی شما چیست؟ ماجرای به یادماندنی‌ای توی این ۹۰ سال رخ داده حتماً.

یک بار دیسک کمر شدم و نتوانستم دو سال پشت ماشین بنشینم. قضیه مال ۲۰ سال پیش است، شاید هم بیشتر. بله؛ مال وقتی است که هنوز بازنشسته نشده بودم. پیش همه عطارها و دکترها رفتم. کم‌کم



اثر: مجموعه عکس حرم مطهر رضوی
عکاس: فرشید احمدپور
تاریخ عکاسی: سال ۹۶
مکان: حرم مطهر رضوی



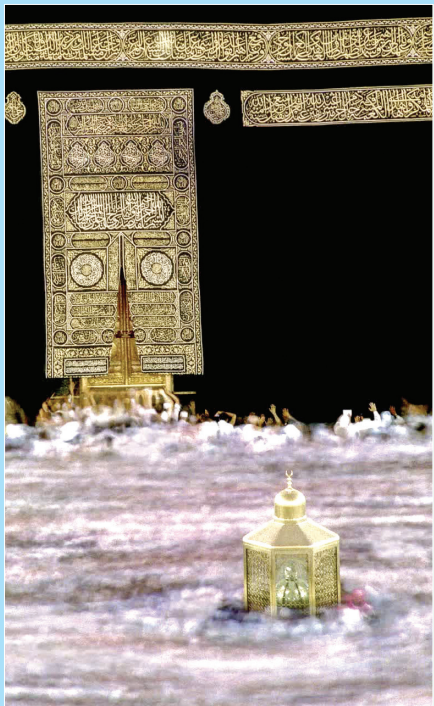
اثر: سایه خورشید
عکاس: فرشید احمدپور
تاریخ عکاسی: سال ۹۷
مکان: حرم مطهر رضوی



اثر: تنها (Alone)
عکاس: محمد عطایی
محمدی
تاریخ عکاسی: بهمن ۱۳۹۹
مکان: بقعه چوپان آتا
واقع در زیارتگاه خالد نبی،
شهرستان کلاله استان
گلستان



اثر: چتر مهریانی
عکاس: محمدجواد
مشهدی
تاریخ عکاسی:
مکان: صحن انقلاب حرم
امام رضا(ع)



اثر: باب‌النور
عکاس: داوود عامری
تاریخ عکاسی: ۱۳۸۵
مکان: مکه، مسجد الحرام



اثر: جاده‌ای به سوی آگاهی
عکاس: شهرزاد شهرکی

تاریخ عکاسی: اردیبهشت ۹۹
مکان: کلاله، آرامگاه چوپان آتا



من زارنا
فجی ممکنا
فکج اما
زارنا فی
حیادنا

هر کس ما را پس از وفاتمان زیارت کند، گویا ما را در حال حیات، زیارت کرده است.



عکس نوشته

ثبت لحظات
تکرار نشدنی

نگاهی به منتخبی
از آثار نخستین
جشنواره بین‌المللی
عکس «مزارات» در
نگارخانه رضوان

مهدیه قمری | آنچه
پیش روی شماست
منتخبی از عکس‌های
برگزیده نخستین
جشنواره بین‌المللی
مزارات است که به همت

مؤسسه آفرینش‌های
هنری آستان قدس
رضوی در زمستان سال
۱۳۹۹ و آیین پایانی
جشنواره نیز با معرفی
برگزیدگان آن در سال
۱۴۰۰ برگزار شده بود.
این مجموعه منتخب
به صورت نمایشگاهی
از روز دوشنبه ۴
اردیبهشت تا امروز
میهمان نگارخانه رضوان
بودند.